

[مسأله 16 (حکم قصد قطع مرکب و قصد قاطع) 1](#_Toc58105218)

[صورت دوم مسأله (نیّت قطع به همراه اتیان جزء) 1](#_Toc58105219)

[فرض أول (نیت فعلی قطع با اتیان جزء به قصد نماز) 1](#_Toc58105220)

[بررسی ارتباط کلام ذکر شده از آقای سیستانی در تقریر با این فرض 3](#_Toc58105221)

[فرض دوم (نیت قطع فعلاً و اتیان به جزء بدون قصد جزئیت) 6](#_Toc58105222)

[فرض سوم (نیّت قطع یا قاطع در مستقبل) 8](#_Toc58105223)

**موضوع**: مسأله 16(حکم نیّت قطع و قاطع) /نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه با حکم نیّت قطع و نیّت قاطع در أثنای عمل بود؛ بیان شد که مسأله دو صورت است؛ صورت أول این بود که در آنات متخلّله چنین نیّتی دارد که بحث از آن تمام شد. صورت دوم این بود که چنین نیّتی همراه با اتیان جزء باشد که مطالبی در رابطه با این صورت بیان شد.

# مسأله 16 (حکم قصد قطع مرکب و قصد قاطع)

لو نوى في أثناء الصلاة قطعها فعلا أو بعد ذلك أو نوى القاطع و المنافي فعلا أو بعد ذلك فإن أتم مع ذلك بطل و كذا لو أتى ببعض الأجزاء بعنوان الجزئية ثمَّ عاد إلى النية الأولى و أما لو عاد إلى النية الأولى قبل أن يأتي بشي‌ء لم يبطل و إن كان الأحوط الإتمام و الإعادة و لو نوى القطع أو القاطع و أتى ببعض الأجزاء لا بعنوان الجزئية ثمَّ عاد إلى النية الأولى فالبطلان موقوف على كونه فعلا كثيرا فإن كان قليلا لم يبطل خصوصا إذا كان ذكرا أو قرآنا و إن كان الأحوط الإتمام و الإعادة أيضا‌

## صورت دوم مسأله (نیّت قطع به همراه اتیان جزء)

### فرض أول (نیت فعلی قطع با اتیان جزء به قصد نماز)

بحث در رابطه با فرضی بود که شخصی در أثنای نماز، نیّت قطع نماز می کند و در حالی که نیّت قطع دارد بعضی از أجزای نماز را هم انجام می دهد.

**صاحب عروه در این رابطه عبارتی ذکر فرمودند که منشأ اشکال شد**؛ « لو نوى في أثناء الصلاة قطعها فعلا أو بعد ذلك أو نوى القاطع و المنافي فعلا أو بعد ذلك فإن أتم مع ذلك بطل و كذا لو أتى ببعض الأجزاء بعنوان الجزئية ثمَّ عاد إلى النية الأولى» این عبارت صاحب عروه، هر چند نص نیست اما ایهام این را دارد که ممکن است که با نیّت قطع بالفعل، بعض أجزاء به عنوان جزئیت اتیان شود.

**لذا بزرگانی مثل مرحوم خویی فرمودند**: این فرض غیر معقول است و این که بالفعل نیّت قطع داشته باشد و در کنار آن اتیان به جزء جدید به قصد جزئیت للصلاة کند با یکدیگر تهافت دارند. بله این فرض معقول است که نیّت قطع نماز در آینده دارد –مثل این که در رکعت أول باشد و تصمیم می گیرد نماز را در رکعت دوم قطع کند- و با وجود چنین نیّتی، بعض أجزای را نیز به قصد جزئیت للصلاة انجام می دهد و نهایت این است که با قصد امتثال جمع نمی شود.

**می توان گفت**: همین که فرض اجتماع بالفعل هر دو غیر معقول است قرینه است بر این که مقصود صاحب عروه این فرض نیست و کلام ایشان را بر فرضی حمل می کنیم که نیّت قطع بالفعل ندارد و قصد قطع نماز در آینده دارد و هنوز آن محلی که نیّت قطع به آن تعلّق گرفته است فرا نرسیده است؛ مثل این که نیّت کرده است که نماز را در رکعت دوم قطع کند ولی فعلاً نیّت قطع ندارد و أجزای رکعت أول را به نیّت نماز اتیان می کند.

البته انصافاً هر چند عبارت صاحب عروه نص در جمع بین نیّت بالفعل قطع و اتیان به بعض أجزاء به قصد جزئیت نیست، ولی ظاهر در این مطلب است و لذا اشکال به صاحب عروه وارد است.

**ممکن است در توجیه کلام صاحب عروه گفته شود**؛ مقصود ایشان مواردی است که شخص نیّت قطع می کند و نیّت قطع را فراموش می کند و نماز را ادامه می دهد، در حالی که نیّت قطع در زوایای ذهن او وجود دارد؛ شبیه این که انسان سفر می رود و بنا دارد که روز جمعه برای دیدن یکی از اقوام به چهار فرسخی برود، ولی وقتی به آن شهری که می خواهد در آنجا بماند رسید، فراموش کرد و قصد اقامه عشرة ایام کرد و نمازی چهار رکعتی خواند و بعد یادش آمد که بناء گذاشته بود که جمعه برای دیدن یکی از اقوام به چهار فرسخی برود، ولی دچار ذهول از قصد خروج به مسافت شده و قصد اقامه عشره ایام کرده است.

انصاف این است که این فرض امکان دارد، ولی فرض این است که این شخص واقعاً قصد اقامه عشرة ایام کرده است و لذا به نظر ما نماز این شخص تمام است و هر چند اگر ملتفت می شد که بناء گذاشته است که روز جمعه به چهار فرسخی برود دیگر قصد اقامه نمی کرد، أما چون فراموش کرد مطمئن شد به این که ده روز در شهری که به آنجا رفته است می ماند و بناء هم گذاشت که ده روز در این شهر بماند.

در محل بحث نیز اگر واقعاً از نیّت قطع ذهول کند و فکر کند که نمازش را ادامه می دهد، با نیّت قطع سازگار نیست و و وقتی أجزاء را به قصد جزئیت اتیان می کند دیگر نیّت قطع بالفعل در نفس او نیست.

### بررسی ارتباط کلام ذکر شده از آقای سیستانی در تقریر با این فرض

در تقریراتی که از آقای سیستانی است مطالبی را بیان فرموده اند یا از ایشان نقل شده است، که ما احساس می کنیم ایشان نمی خواهند تصویری برای این فرض داشته باشند که نیّت قطع بالفعل با اتیان به بعض أجزاء به قصد جزئیت جمع شود؛ بلکه ظاهراً از اشکالی که برخی مطرح کرده اند جواب دهند.

**برخی از جمله مرحوم خویی اشکال کرده اند**: شخصی که نیّت قطع نسبت به أجزای آینده دارد –مثل این که در رکعت أول نیّت قطع نماز در رکعت دوم را دارد- نسبت به أجزایی که در این حال اتیان می کند قصد امتثال از او متمشّی نمی شود و نماز باطل است.

**ظاهراً آقای سیستانی به صدد اند که مشکل قصد امتثال این شخص را رفع کنند –ولو عبارت تقریر قاصر است- و ایشان سه مثال و صورت مطرح می کنند؛**

**مثال أول:** شخص در عین التفات به این که وظیفه او تمام است تشریع می کند که وظیفه اش قصر است و لذا به خاطر این تشریع، بناء دارد که سر دو رکعتی سلام دهد. حال وقتی تشهد رکعت دوم را می خواند از تصمیم خود رجوع کرده و دیگر سلام نمی دهد و نماز را چهار رکعتی تمام می کند؛ ایشان فرموده است که این نماز به نظر ما قابل تصحیح است.

**با دقّت در این مثال، روشن می شود که فرض مسأله چنین است** که: وظیفه مکلف نماز چهار رکعتی بوده ولی او تشریع کرده و قصد دارد قصر بخواند و با سلام در آخر رکعت دوم، ن ماز را قطع کند؛ لذا این شخص، نیّت نیّت قطع بالفعل یا نیّت قاطع بالفعل ندارد، بلکه نیّت قطع یا قاطع با التفات به قاطع بودن آن، در انتهای رکعت دوم دارد و لذا این شخص این دو رکعت أول را به قصد جزئیت می خواند و کسی هم به این فرض ایراد نگرفته است. خود مرحوم خویی نیز در این صورت نفرموده اند که نیّت قطع یا قاطع در مستقبل، با قصد جزئیت در أجزایی که اتیان می کند منافات دارد.

پس قصد جزئیت نسبت به دو رکعت أول برای این شخص که تشریعاً وظیفه خود را قصر کرده است مشکلی ندارد؛ مشکل در این است که قصد امتثال از این شخص متمشّی نمی شود به این خاطر که وظیفه او نماز تمام است که این شخص قصد امتثال آن را ندارد و می خواهد سر دو رکعت سلام دهد.

حال اگر قبل از سلام رکعت دوم پشیمان شود (اگر سلام دهد عمداً در موضع تمام، قصر خوانده و نماز او باطل است) آقای سیستانی برای تصحیح نماز و تحقق قصد امتثال فرموده اند: در باب تشریع تفصیلی داده ایم که صاحب کفایه نیز همین تفصیل را بیان نموده اند: گاهی أمری را تشریع می کند و از همین أمر تشریعی منبعث می شود مثلاً تشریع می کند که أمر به نماز قصر داریم و از أمر به نماز قصر منبعث می شود که قصد قربت با این أمر حاصل نمی شود. ولی گاهی در کیفیّت أمر مولا تشریع می کند؛ یعنی همین أمر مولا به اقامه نماز او را منبعث به نماز می کند ولی در کیفیت نماز تشریع کرده و می گوید این أمر شارع به نماز، به نماز قصر تعلّق گرفته است، با این که می داند یا حجّت دارد که به نماز تمام تعلّق گرفته است. انبعاث از این أمر محقق قصر قربت است و این شخص در کیفیّت أمر تشریع کرده است ولی از ذات این أمر که أمر الاهی است، منبعث شده است.

**توجّه شود که**: شخص این أمر مولا که گفت «امروز نماز بخوان» و این شخص را به نماز تحریک کرد، کلی نیست که قابل تقیید باشد و همین أمر شخصی مولا باعث انبعاث شخص می شود و این شخص در کیفیّت آن تشریع می کند. همه می گویند مولا گفته است «نماز تمام بخوان» او می گوید نه اشتباه می کنید مولا گفت «نماز قصر بخوان» و مشغول نماز می شود و وقتی به سلام نماز می رسد متنبّه شده و از گناه و تشریع دست برداشته و نماز را تمام می خواند، که نمازش صحیح است.

**در اینجا بحثی اساسی مطرح است که آیا عالم به واقع، می تواند تشریع کند؟** مرحوم فیض کاشانی و مرحوم امام فرموده اند که تشریع ممکن نیست و نمی شود که وقتی الان روز است شخص در نفس خود بناء بگذارد که شب است. و لذا مراد از «و حجدوا بها و استیقنتها انفسهم» را حجود لسانی می دانند به این خاطر که حجود قلبی از شخصی که یقین دارد ممکن نیست.

این بحث باید در جای خود مطرح شود و به نظر ما مکابره نفسانیه ای از انسان امکان دارد با این که می داند مکابره است و این أمر، وجداناً ممکن است؛ گاهی انسان با این که می داند که حق با هم بحث اوست ولی نه تنها لفظاً می گوید حق با من است، بلکه مکابره نفسانیه می کند و زیر بار نمی رود.

طبق فرمایش مرحوم امام، دیگر فرقی بین حجود لسانی ابوجهل با جحود عمار نیست و تنها فرق در این است که عمار به داعی تقیه، حجود لسانی کرد و ابوجهل به داعی کبر حجود لسانی کرد و دل هر دو یکی است؛ زیرا ایشان می فرماید ایمان علم است و از طرفی ابوجهل اعلم بود به این که رسول الله صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و از عمار پیامبر را بهتر می شناخت و همشهری و هم قبیله ای پیامبر بود و أصلاً مورد «و حجدوا بها و استیقنتها انفسهم» ابوجهل و امثال او است.

لکن انصافاً به نظر ما بین این دو حجود فرق است؛ در باطن نفس ابوجهل با باطن نفس عمار فرق است؛ ایمان صرف علم نیست، بلکه آن خضوع نفسانی در برابر یک حقیقت است و عمار در نفس خود به پیامبر ایمان داشت؛ أما ابوجهل مکابره نفسانیه داشد و همین حالت اگر در احکام فرعیه باشد اسم آن تشریع خواهد بود.

پس در محل بحث این شخص از «صلّ» که أمر شارع است منبعث می شود و مکابره نفسانیه اش این است که کیفیت این أمر شارع را تشریع می کند که این أمر به نماز قصر تعلّق گرفته است و عملاً نماز تمام می خواند که مشکلی فرض نمی شود.

پس توجّه شود که این مثال ایشان أصلاً مربوط به نیّت قطع بالفعل نیست و مربوط به نیّت قطع یا قاطع در مستقبل است که هیچ کس در امکان اتیان به أجزاء در این حال با قصد جزئیت اشکال نمی کند و مشکل تنها قصد امتثال است که ایشان خواست این مشکل را حل کنند.

**مثال دوم:** در اماکن تخییر بین قصر و تمام، شخص تصمیم می گیرد نماز قصر بخواند و تصمیم دارد که آخر رکعت دوم سلام دهد که سلام قاطع و مخرج از نماز است، ولی قبل از سلام دادن در رکعت دوم، پشیمان می شود و نماز را تمام می خواند.

مشخص نیست که این مثال برای چه مطرح شده است و شاید خطا از مقرّر فاضل سلمه الله باشد؛ قصد جزئیت با قصد قاطع در مستقبل جمع می شود مخصوصاً در این مثال که أصلاً آن سلام را در نماز قصر، جزء نماز می داند و به عنوان مخرج از نماز به آن نگاه می کند، نه این که مبطل نماز باشد؛ پس در این مثال که قصد مبطل ندارد و قصد مخرج در آینده دارد هم با قصد جزئیت سازگار است و هم با قصد امتثال سازگار است به این خاطر که أمر به جامع بین قصر و تمام تعلّق گرفته است و این شخص قصد امتثال یک مصداق جامع را داشته است ولی قبل از سلام به مصداق دیگر عدول می کند که اصلاً مشکلی ندارد.

**مثال سوم:** «اذا غفل فی اثناء الصلاة عن انها ثنائیة فاعتقد انه رباعیة» نماز دو رکعتی را شروع کرد و بعد خیال کرد نماز چهار رکعتی است و با همین فکر، قصدش این بود که بعد از رکعت دوم با سلام دادن این نماز چهار رکعتی را باطل کند؛ مثلاً ابتدا می دانست که ا زحدّ ترخّص خارج شده است و شروع به خواندن نماز دو رکعتی کرد، ولی همین که شروع به نماز کرد یقین کرد از حدّ ترخّص خارج نشده است و لذا اعتقاد پیدا کرد که وظیفه او تمام است ولی گفت هر چه می خواهد بشود و من سر دو رکعتی سلام می دهم و لذا تا رسیدن به محل سلام، أجزاء را به قصد جزئیت برای نماز انجام می دهد با این که قصد ابطال در آخر را دارد.

در مورد این مثال هم بحث قصد قطع یا قاطع در مستقبل است که بحث ما در جمع بین آن و اتیان به أجزاء به قصد جزئیت نبوده و همه گفته اند که این دو با هم جمع می شود و وقتی تصمیم دارد که آخر رکعت دوم، نمازش را باطل کند معلوم است که الآن هر چه انجام می دهد می تواند قصد جزئیت للصلاة کند. تنها اشکال مرحوم خویی مطرح است که قصد امتثال محقق نمی شود و در این مثال اگر قصد تشریع نکند نمی تواند قصد امتثال کند؛ زیرا این که این شخص در أثنای نماز معتقد شد که أمر شارع به نماز چهار رکعتی تعلّق گرفته است و این شخص هم قصد دارد قصر بخواند و نمازش را باطل کند یعنی قصد امتثال أمر شارع به نماز تمام را ندارد. البته أمر واقعی به قصر تعلّق گرفته است ولی این شخص نمی داند که بخواهد قصد امتثال أمر به قصر کند و فکر می کند که أمر به تمام تعلّق گرفته است که قصد امتثال آن را هم ندارد.

**البته شبهه ای در ذهن ما وجود دارد که؛** عوام الناس با خواص فرق می کنند و برخی امور برای عوام الناس اعتبار دارد[[1]](#footnote-1)؛ در اینجا هم می گوییم هر چند علما می گویند که وقتی أمر به نماز چهار رکعتی باشد نمی شود که فقط قصد امتثال دو رکعت آن را داشته باشی، ولی عوام الناس فکر می کنند که اوامر ضمنیه هم قابل امتثال است و می گویند دو رکعت از این نماز را بخوانم بهتر از این است که هیچ مقدارش را نخوانم. یا مثلاً می گویند اگر تا شب نمی توانم روزه بگیرم تا آن مقدار که می توانم مثلاً سه بعد از ظهر، روزه بگیرم تا بخشی از واجب را انجام دهد و ان شاء الله خدا به من ثواب می دهد. گاهی این گونه است که طرف عوام فکر می کند نماز چهار رکعتی بر او واجب است و بناء هم دارد که سر دو رکعتی سلام بدهد ولی چنین می گوید که حوصله نماز چهار رکعتی ندارم ولی بالأخره نصف آن را خواندم و نماز دو رکعتی بخشی از نماز چهار رکعتی است.

این فرض ممکن است و باید این فرض را بحث کنیم که این مقدار از قصد قربت که ناشی از عوامی ذهن است کافی است؛ آیا همین که عده ای فکر می کنند اگر انسان بخشی از واجب را انجام دهد یک بخشی از کار را انجام داده است و یک بخشی از غرض مولا را تحصیل کرده است و به این مقدار قصد قربت از آن ها متمشّی می شود، کافی است یا نه؟

## فرض دوم (نیت قطع فعلاً و اتیان به جزء بدون قصد جزئیت)

فرض أول «قصد قطع فعلی نماز با اتیان به جزئی به قصد جزئیت» بود که گفتیم غیر معقول است.

فرض دوم نیت قطع فعلاً و اتیان به جزئی بدون قصد جزئیت است؛ مثلاً الله اکبر را گفت و بعد با خود گفت «این نماز را رها کن، این نمازم که نماز نشد» و نیّت قطع بالفعل کرد و تصمیم گرفت دیگر نماز نخواند، ولی ادامه داد و سوره حمد را هم بدون قصد جزئیت انجام داد؛ این فرض معقول است و اگر واقعاً فقط همین سوره را بدون قصد جزئیت خوانده است مبطل نیست؛ زیرا قرائت قرآن در نماز مبطل نماز نیست. بله، اگر رکوع، سجود یا سلام نماز را بدون قصد جزئیت انجام دهد مبطل است: مورد «السجود زیادة فی المکتوبه» سجده تلاوت است که انسان در اتیان آن، قصد جزئیت للصلاة ندارد و به اولویت قطعیه رکوع هم و لو بدون قصد جزئیت اتیان شود مبطل است. و سلام بدون قصد جزئیت در نماز، تکلّم به کلام آدمی بوده و مبطل است.

آقای سیستانی فرمودند: گاهی شارع برای این جزئی که بدون قصد جزئیت انجام شده است کمیت خاصی در نظر گرفته است و گاهی کمیت خاصی در نظر نگرفته است؛ مثلاً «ذکر» کمیت خاصی در نماز ندارد (کلما ذکرت الله و النبی فی الصلاة فهو من الصلاة) و لذا اگر در زمان نیّت قطع، ذکر خدا گفته باشد بعد از این که پشیمان شد دو مرتبه آن ذکر را اعاده می کند؛ مثلاً اگر موقعی که به رکوع رفت قصد نماز داشت ولی در حال رکوع نیّت قطع کرد و در رکوع «سبحان الله» را بدون قصد جزئیت تکرار کرد، وقتی در همان رکوع پشیمان می شود اگر ذکر واجب رکوع را بگوید نماز صحیح است.

**توجّه شود که:** «کلما ذکرت الله و النبی فی الصلاة فهو من الصلاة» اطلاق دارد و شامل ذکری که شخص در حال نیّت قطع بالفعل داشته و قصد نماز نداشته، نیز می شود. البته اگر ذکر طولانی شده و موالات از بین برود بحث دیگری است که خواهیم رسید.

أما اگر مانند ذکر نباشد و از چیزهایی باشد که در نماز کمّیتی دارد، نماز باطل می شود؛ مثلاً تشهد در نماز یکبار باید باشد و تشهد أولی که بدون قصد جزئیت انجام شده است جزء واجب نماز نیست و اگر تکرار شود زیاده در نماز حاصل می شود.

مرحوم خویی می فرمودند: تشهد أول در حال نیّت قطع و بدون قصد جزئیت خوانده شده است تا زیاده صدق کند و رکوع و سجد هم نیست که بگوییم در رکوع و سجود برای صدق زیاده، قصد جزئیت معتبر نیست. و بعد از پشیمانی تهشد دوم به قصد جزئیت انجام شده است و لذا نماز صحیح است.

آقای سیستانی بر خلاف نظر مرحوم خویی -که برای صدق زیاده در نماز، شرط است که به قصد جزئیت اتیان شود البته در غیر رکوع و سجود که دلیل خاص وجود دارد و زیاده تعبّدیه است- معتقد اند که جزء مسانخ ولو بدون قصد جزئیت انجام شود مصداق «زیادة فی الصلاة» بوده و موجب بطلان نماز می شود.

**لذا این بحث مبنایی می شود؛** به نظر ما زیاده بدون قصد جزئیت صدق نمی کند؛ مثلاً اگر شخصی هفت شوط طواف انجام دهد و بعد از آن یا وسط آن، شخصی دیگر به او پولی داد و گفت «همین جا یک شوط به قصد پدر من به جا بیاور»، عرفاً «زاد فی طوافه» صدق نمی کند و نمی گویند هشت شوط طواف انجام داد با این که آن شوط، جزء مسانخ است به این خاطر که آن یک شوط به قصد طواف خودش نبوده است و لذا حق با مرحوم خویی است.

**مرحوم خویی اینجا فرموده اند**: «الا ان تکون تلک الاجزاء کثیرة کما لو قرأ سورة طویلة» یعنی اگر ذکر یا قرائت قرآن یا دعا که بدون قصد جزئیت انجام می شود –به این خاطر که نیّت قطع دارد بدون قصد جزئیت انجام می دهد- طولانی شود صورت صلاتیه محو شده و نماز باطل می شود.

**در اشکال به مرحوم خویی می گوییم**: خود شما در شرح عروه‌تان جلد 15 صفحه 501 صریحا فرمودید: «لاریب فی عدم قدح الفصل بین اجزاء الصلاة بالفعل الکثیر الذی یکون من سنخها من ذکر أو دعاء أو قرآن کقراءة سور الطوال أو دعاء کمیل و ما شاکلهما لکونه معدودا من نفس الصلاة علی ما نطق به النص». و فرض این است که قصد جزئیت هم ندارد چون مرحوم خویی جزء مستحب را قبول نداشته و می گویند که شخص اصلا نباید قصد جزئیت بکند. (مثلاً قنوت مستحبی است که ظرف آن نماز است؛ و این که شخص در حال قنوت در حال نماز است یا نه، با قبل و بعدش تعیین می شود؛ یعنی قبلاً که قصد نماز داشتی و بعداً هم که به نیّت نماز بر می گردی و لذا این حال، حال نماز می شود.)

مرحوم خویی آخرش می فرمایند: فعل کثیر هیچ دلیل ندارد که قادح نماز باشد مگر این که دلیل خاص داشته باشیم مانند أکل و شرب، یا این که موالات معتبره بین أجزاء مختلّ شود، یعنی اگر شارع موالاتی را بین أجزاء معتبر بداند و آن موالات مختلّ شود اشکال دارد ولی فعل کثیر در نماز اشکال ندارد.

در روایات «رمی الکلب بالحجر، ‌رمی احد بحصاة لیهدی نحوه» در نماز مطرح شده است؛ یعنی کسی در نماز سنگی به طرف شما می اندازد تا متوجّه او شوید و سمت او بروید. و برخی روایات بیان می کند که امام صادق علیه السلام در نماز این کار را انجام داد و وقتی مشغول نماز بود سنگی طرف شخص انداخت و او متوجّه شد و خدمت حضرت آمد. همچنین «قتل الحیة» آمده است حال اگر کسی وسط نماز مار بکشد مردم چه می گویند؟ می گویند تو نماز می خوانی یا مشغول مارکشی هستی؟! «أو قتل العقرب أو ارضاع الام ولدها أو الذهاب عند الرعاب أو رؤیة النجاسة فی الثوب أو البدن للتطهیر» یعنی بینی او خون آمد و بینی را می شوید و نماز را ادامه می دهد. لباسش نجش شده آن را می شوید و نماز را ادامه م یدهد. «‌أو تصفیق المرأة» روایت داریم اگر زن در نماز می خواست کسی را متوجّه خود کند کف بزند.

این ها در روایات آمده است و لذا این که صاحب عروه «پرش، رقص و تصفیق و دست زدن» را منافی با نماز می دانند صحیح نیست. ایشان فرمودند «و منه تعرف ان ما فی المتن من عد الوثبة (پرش)، و الرقص و التصفیق منافیا للصلاة الظاهر کونها بذلک بجمیع مراتبها محل اشکال بل منع» جمیع مراتب را می گویند ولی رقص چند دقیقه ای را نمی گویند و مراد این است که اگر تکانی به خودش دهد مبطل نماز نیست.

مقصود این که، مرحوم خویی این گونه فرموده اند آن وقت چرا اینجا اشکال می کنند که سوره بقره خواندن در نماز یا دعای کمیل خواندن در نماز بدون قصد صلاتیت، مبطل نماز است؟ به چه دلیل مبطل باشد؟ خود ایشان هم فرموده است که اگر شک کنیم به برائت رجوع می کنیم. مشخص است ما نیز اگر شک کنیم به اصل برائت رجوع می کنیم.

## فرض سوم (نیّت قطع یا قاطع در مستقبل)

**فرض های دیگر از این مطالبی که بیان کردیم روشن شد؛**

فرض سوم این است که نیّت قطع یا نیّت قاطع با التفات به قاطعیتش در مستقبل دارد؛ چنین نیّتی با اتیان به یک جزء به قصد جزئیت للصلاة، تنافی ندارد و مشکل تنها در قصد امتثال است؛ که حلّ آقای سیستانی اینجا خوب است که بگوییم یک فرضی برای قصد امتثال تصویر می کنیم و آن فرض، فرض تشریع است. علاوه بر این که آن بیان نیز در اینجا می آید که کسانی که نیّت قطع یا قاطع در مستقبل دارند، در ذهن عوامی آن ها می آید که نصف نماز چهار رکعتی را امتثال کند. مثلاً مولا به عبد خود می گوید «آش بپز» و او مهارتی در پختن آش ندارد و تنها بخشی از آن را یاد گرفته است و عبد همان بخش را انجام می دهد و به مولا می گوید که تا این مقدار امتثال کردیم و بقیه اش را خودتان انجام دهید. بعضی افراد این گونه فکر می کنند و اگر واقعاً قصد قربت باشد چه اشکالی دارد؛ در این دو رکعت اول، این گونه قصد کرد که نصف عملی که مولا خواسته امتثال کنم ولی وقتی به محل قطع نماز رسید پشیمان شد و نماز را تمام کرد؛ بعید نیست بگوییم این نماز صحیح است به این خاطر که در آن دو رکعت أول که قصد قربت داشته است و قصد امتثال أمر هم که موضوعیت ندارد و مهم همان قصد قربت است.

ممکن است این مطلب در روزه نیز بیان شود که شخصی می گوید «من حال ندارم روزه کامل بگیرم، تا ظهر به خاطر خدا صبحانه نمی خوریم» ولی وقتی ظهر می شود نظرش عوض می شود یا دیگری نظر او را عوض می کند و روزه را ادامه می دهد؛ در اینجا اگر بگوییم عرفاً این هم روزه است (برخی صوم را «نیة الامساک من الفجر ال اللیل» می دانند و می گویند این شخص هیچ وقت نیة الامساک من الفجر الی اللیل نداشته است بلکه نیّة الامساک من الفجر الی الزوال داشته است) و «صام من طلوع الفجر الی غروب اللیل» صدق می کند تنها مشکل قصد قربت است که طبق این بیان، عوام قصد قربت می کنند و فکر می کند اگر نصف روز را روزه بگیرد نیز یک تقرّبی الی الله دارد و لذا در بحث صوم نیز هر چند مشهور باطل دانسته اند ولی راهی برای صحت آن وجود دارد.

1. یکی از بزرگان می فرمود که خواب دیدم که خدمت مرحوم امام رفتم و به ایشان گفتم که خوابی دیدم. ایشان هم گفت که خواب اعتبار ندارد. گفتم: بله برای شما بزرگان اعتبار ندارد، ولی برای ما عوام الناس اعتبار دارد. [↑](#footnote-ref-1)